

ادامه از صفحه یک

بدیهی است صاحب چنین بینشی در عرصه سیاست نمی تواند حکومت آرمانی موردنظرش حکومتی باشد که از پشتوانه الهی محروم است و این نگرش، منحصر به عصر حضور امام معصوم هم نیست، زیرا در این بینش تحقق حقیقت سلطنت و حکومت یعنی ولایت بدون اعطای صاحب ولایت حقیقی امکان ندارد. به همین علت کسانی که امانت در کلمات نائینی را به نوعی قرارداد بین مردم و حکومت تفسیر کرده‌اند، به خطا رفته‌اند. همچنین کسانی هم که حکومت عرفی را مقسم حکومت استبدادی مطلقه و حکومت مشروطه مقیده قرار داده‌اند و حکومت شرعی و الهی را مقوله جدایی فرض کرده و به نائینی نسبت داده‌اند، کلام این فقیه برجسته‌تر را به‌درستی درک نکرده‌اند. او در جای جای تنبیه‌الامه می‌کوشد نشان دهد که حکومت شرعی و الهی حتما مشروطه و مقیده است، یعنی مشروط و مقید به رعایت حقوق و مصالح مردم.

از نظر نائینی در مکتب تشیع، اعتقاد به نصب و عصمت موجب می‌شود که حکومت و سلطنت از محدودیتی بسیار فراتر از محدودیتی که برمبنای نظر اهل سنت مبنی بر انتخاب امت یا اهل حل وعقد وجود دارد، برخوردار است، زیرا برمبنای دیدگاه اهل سنت، سلطنت امری انتخابی بوده و عصمت نیز در فرد منتخب شرط نیست، تنها محدودیتی که برای حاکم وجود دارد، عدم تخطی از کتاب و سنت و سیریه پیامبر است که در نفس عقد بیعت، شرط زمان الذکر است. در این بینش، به همین مقدار که تصمیمات شخص متصدی خودسرانه نباشد، قانعند و البته چنین محدودیتی از نظر نائینی، عصمت شخص متصدی را لازم و ضروری نمی‌سازد.

از نظر نائینی درجه مشروطیت و محدودیت حکومت، در اندیشه سیاسی شیعه قابل مقایسه با آن در اندیشه سیاسی اهل سنت نیست. در این مکتب، تنها کافی نیست که حاکم بر مردم ستم روا ندارد و حقوق ایشان را آن‌طور که تشخیص می‌دهد، تأمین کند بلکه نیروی عصمت او که نوعی مراقبت الهی است، در هر لحظه نه تنها رفتار و عملکرد سیاسی- اجتماعی او بلکه رفتار فردی و فراتر از آن، اندیشه او را نیز تحت مراقبت دارد. حاکم، قوانین الهی و حقوق و مصالح واقعی مردم را می‌داند و هرگز از آن تخلف نمی‌کند.

آنچه نائینی را از متفکران دیگر ممتاز می‌سازد، آن است که معمولاً دانشمندان اسلامی، لزوم عصمت در امام را که برای افراد معمولی قابل شناسایی نیست، سبب نصب او از جانب خدا شمرده‌اند. تنها خداوند است که می‌تواند عصمت بنده را تشخیص دهد و به مردم معرفی کند. ازاین‌رو، امامت جامعه به انتخاب مردم واگذار نشده بلکه از سوی خداوند نصب شده، درحالی‌که نائینی تحقق حقیقت سلطنت را که همان ولایت و امانت است، موجب نصب الهی حاکم می‌داند. گویی تحقق این حقیقت جز به نصب الهی امکان ندارد.

دلیل او بر این مطلب، ولی بالذات بودن خداست. در نظام

آفرینش، انسان‌ها همگی برابر آفریده شده‌اند، هیچ کس بر دیگری ولایت و سلطه ندارد بلکه خداوند، خالق انسان‌ها، بر آنان ولایت دارد. ازاین‌رو، برخوردار هر فرد از ولایت، در هر حد و مرتبه‌ای بدون انتساب به خداوند که معطی ولایت‌هاست، ممکن نیست.

نصب و عدالت حاکم

در مرحله دوم و در فرض عدم دسترسی به شخص معصوم، نوبت به کسانی می‌رسد که این لحاظ به او نزدیک‌تر بوده و توان پاسداری از حقیقت سلطنت را داشته باشد و بتواند خود را از غلتیدن در ظلم و بی‌عدالتی و قاهریت و مالکیت بر مردم حفظ کند و او شخص عادل و متقی است. عدالت و تقوا نیز مانند عصمت و البته در مرتبه‌ای پایین‌تر می‌تواند تا حدودی حافظ حقیقت سلطنت باشد، البته عادل و باتقوایی که دارای علم و آگاهی کافی از قوانین اسلامی و شرایط و مقتضیات روز باشد، برخلاف کسی که عدم مطلوبیت حکومت مستقیم علما را به نائینی نسبت داده‌اند، او تحقق این فرض را در عصر خویش غیرمقدور می‌داند و می‌نویسد:

«دست‌مان نه تنها از دامان عصمت بلکه از ملکه تقوا و عدالت و علم متصدیان هم کوتاه و به ضدحقیقی و نقطه مقابل آنها گرفتاریم.»

نظارت بیرونی فقیه عادل

درصورت عدم دسترسی به فقیه عصمت و مقام عدالت و تقوا که شخص حاکم را از درون کنترل کند، در مرحله سوم نوبت به نظارت بیرونی می‌رسد. حتی در این مرحله نیز در اندیشه سیاسی نائینی، هنوز نوبت به نظام مشروطه که از طریق مجلس شورای ملی و نظارت نمایندگان ملت از بیرون بر دولتمردان تحقق یابدو حافظ حقیقت سلطنت باشد، نمی‌رسد بلکه در این مرحله که امام معصوم یا فقیه عادل، شخصا از تصدی حکومت برکنار است، نظارت فقیه بر رفتار دولتمردان می‌تواند هدف حراست از حقیقت سلطنت و جلوگیری از تبدیل آن به استبداد را تأمین کند. نائینی این واقعیت را در پاسخ به شبهات مخالفان اظهار داشته است که گماشتن نظار برای فقهای عصر غیبت، غیرممکن و بر فرض گماشتن نیز موجب اهانت و تبعید ایشان است.

از عبارات نائینی برمی‌آید که او به فرض نظارت فقها از طریق نصب نمایندگان بر دولتمردان نیز نظر نداشته است، فرضی که مخالفان مشروطه آن را مطرح می‌کردند، زیرا نظارت بر دولتمردان را که ازجمله امور حسبیه است، شأن فقها می‌دانستند، اما چون از نظر نائینی تحقق این فرض در آن روز، غیرممکن بود، به مرحله چهارمی نظر داشتت که در مشروطه تبلور می‌یافت. حوادث بعدی، واقع‌نگری نائینی را نشان داد، زیرا مشروطه‌خواهان غرب‌گرا حضور فقها را حتی در حدی که در مرحله چهارم خواهیم گفت، تحمل نکردند.

نظارت بیرونی نمایندگان ملت

نائینی که به نظام مشروطه تن داده و نمایندگان ملت را

مشروطه به روایت نائینی



به‌عنوان هیات نظار بر دولتمردان، مطرح کرده و درصدد تبیین مشرووعیت این راه با هدف مهار استبداد او برآمده، پس از عبور از مراحل سه‌سگانه یادشده در دفاع از مشروطه، قانون اساسی و مجلس شورای ملی، در فرضی است که از یک‌سو، دست‌مان از دامان عصمت بلکه تقوا و عدالت و علم کوتاه و از سوی دیگر، گماشتن هیات نظار برای فقهای عصر غیبت غیرممکن است و درصورت اقدام به آن، موجب اهانت و تبعید ایشان خواهد شد. با توجه به اصول و مبانی خود در فقه که تصدی امور جامعه را در عصر غیبت، از شئون فقها می‌داند، به دخالت نمایندگان ملت و نظارت بر دولتمردان بدون حضور فقها در جمع آنان یا با اجازه ایشان تن نمی‌دهد.

وی چنین می‌نویسد:

«غایت آنچه مع‌التمکن محض رعایت این جهت من‌باب احتیاط لازم‌الرعایه تواند بود، وقوع اصل انتخاب و مداخله منتخبین است به اذن مجتهد ناقدالحکومه یا اشمثال هیات مبعوثان به‌طور اطراد و رسمیت بر عهده‌ای از مجتهدین عظام برای تصحیح و تنفیذ آرای صادره، چنانچه فصل دوم دستور اساسی، متضمن است. تمام جهات و احتیاطات شرعی و مجال شبهه غیرمعرضانه نبوند، حتی بر عوام شیعه هم، فضلا عن اهل‌العلم بدیهی است.»

از مجموع مطالب یادشده برمی‌آید که حکومت آرمانی از نظر نائینی، نظام مشروطه سلطنتی نیست که در آن، مجلس شورای منتخب مردم بسر عملکرد دولتمردان نظارت می‌کنند. از نظر نائینی، چون در شرایط آن روز راهی برای تحدید سلطان و جلوگیری از سلطنت تملکی و تسلطیبه، غیر از تاسیس مجلس شورا و تدوین قانون اساسی نیست، به‌ناچار باید بدان تن داد و طبق قاعده عقلی دفع افسدبه فاسد، این نظام سیاسی را پذیرفت.

او در پاسخ به شبهات مخالفان که تصدی حکومت را وظیفه و شأن فقهای می‌شمردند و دخالت دیگران را در این عرصه نامشروع می‌خواندند، باصراحت بیسان می‌کند که در عصر غیبت، دست‌مان از دامان عصمت و مقام ولایت و نیابت نواب عام، در اقامه وظایف مذکوره کوتاه است، زیرا فعلا این منصب، معصوب بوده و انتزاع غیرمقدور است.

او با ابطال این فرض که با معصوب بودن منصب و عدم توانایی در رفع آن، تکلیف ساقط باشد، نتیجه می‌گیرد که پس چاره‌ای جز تسن دادن به نظامی که غصب و غاصب را حتی الامکان تحت کنترل درآورده و او را از ظلم بیشتر باز دارد، نیست.

یادآوری این نکته ضرورت دارد که در حکومت آرمانی موردنظر نائینی، مردم نقش اساسی دارند، مردم حق مشورت، امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر و نظارت بر دولتمردان را دارند. حتی عصمت و عدالت متصدیان موجب نمی‌شود که مردم از حق نظارت محروم شوند، زیرا در صدر اسلام و در زمان حاکمیت رسول خدا(ص) و امیرمومنان، علی(ع) نه‌تنها مردم دارای چنین حقی بودند بلکه آن بزرگواران مردم را به استفاده از این حق تشویق و ترغیب می‌کردند. در حکومت آرمانی موردنظر او مردم، مقهور و مملوک دولتمردان نبوده و صاحب حقدند.

او به اجتهادی مبتنی بر اصول و معیارهای مورد اتفاق فقهای شیعه معتقد بود و عدول از آن را مجاز نمی‌دانست. در اجازات اجتهادی که به شاگردانش داده، بر این نکته تأکید ورزیده است. از این تأکید در اجازه اجتهاد به شاگردان برمی‌آید که او از نوآوری‌های بی ضابطه و اظهارنظرهای بی‌بنیاد تحت پوشش اجتهاد، ناخشنود بوده و دانش‌آموختگان مکتبش را از غلتیدن در این وادی برحذر می‌داشت.

از نظر نائینی تاجایی که فقیهه در عصر غیبت بتواند در امر حکومت مداخله کند و محذوری در پیش‌رو نداشته باشد، نمی‌توانند از انجام این تکلیف الهی صرف‌نظر کند، چنان‌که خود او چنین می‌کرد.

نائینی نیابت فقها در عصر غیبت را در حوزه امور

اندیشه

«فرهیختگان» بازخوانی می‌کند

مشروطه به روایت نائینی



حسبیه، از قطعیات مذهب می‌داند و می‌نویسد: «ازجمله قطعیات مذهب ما طایفه امامیه این است که در عصر غیبت آنچه از ولایات نوعیه را که عدم رضای شارع مقدس به اهمال آن، حتی در این زمینه هم معلوم باشد، وظایف حسبیه نامیده، نیابت فقهای عصر غیبت را در آن، قدر متیقن و ثابت دانستیم، حتی با عدم ثبوت نیابت عامه، در جمیع مناصب و چون عدم رضای شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب ییضه اسلام و بلکه اهمیت وظایف راجعه به حفظ و نظم ممالک اسلامیه، از تمام امور حسبیه، از اوضح قطعیات است، لهذا ثبوت نیابت فقها و نواب عام عصر غیبت، در اقامه وظایف مذکوره، از قطعیات مذهب خواهد بود.»

لزام پیروی از اوامر و نواهی آنان در امور عادی و غیرسیاسی را مشکل ارزیابی می‌کند. سخنان نائینی، همان‌طور که دلالت بر ولایت مطلقه معصوم و نفی ولایت مقیده به معنای اول می‌کرد، بر ولایت مطلقه در برابر معنای دوم از ولایت مقیده نیز دلالت دارد. او علی‌رغم آنکه استنادش، آخوندخراسانی باصراحت، ولایت معصوم را در امور غیرسیاسی که جنبه شخصی دارد، مشکل شمرده، صریحا از نفوذ ولایت معصوم در امور عادی مردم مانند خوردن و خوابیدن سخن می‌گوید.

بنابراین بیان، روشن شد که نائینی نه‌تنها ولایت معصومین را فراتر از تبیین و تبلیغ احکام شرعی و قضاوت و فصل خصومت دانسته و در حوزه امور سیاسی- اجتماعی نیز برای آنان ولایت قائل است و آن را مورد اتفاق فقهای امامیه می‌شمارد بلکه مانند شیخ‌انصاری دایره ولایت آنان را به عرصه امور شخصی مردم نیز گسترش می‌دهد. ازاین‌رو، به هر دو معنا ولایت پیامبر و جانشینان معصوم آن حضرت را مطلقه می‌داند.

مردم بر وی کتاب تنبیه‌الامه نشان می‌دهد که نائینی مستقلا بحث ولایت فقیه را مطرح نکرده، اما مشرووعیت نظام مشروطه را به ولایت فقیه می‌داند و همواره تلاش می‌کند ارکان مشروطه را با مستند ساختن به حضور مجتهدان یا اذن ایشان، مشروع سازد. در حکومت آرمانی در اندیشه سیاسی نائینی یادآور شدیم که او چون از حاکمیت مستقیم فقها در عصر خویش

مأیوس بود و حتی از نظارت مستقیم علما با تعیین هیات نظار، برای نظارت بر دولتمردان نیز ناامید بود و اقدام فقها به چنین کاری را به‌علت بی‌نتیجه بودن آن موجب اهانت به ایشان می‌شمرد، ازاین‌رو تن‌ت به نظام مشروطه و تشکیل مجلس شورای ملی و انتخاب نمایندگانای از سوی مردم داد و برای آنکه دخالت منتخبان ملت در اموری که دخالت در آنها از وظایف فقهای جامع شرایط است، مشروع باشد، حضور تنی چند از آنان را در مجلس یا اذن دادن به آنان را از سوی فقهی جامع شرایط و تصحیح و تنفیذ آرا و مصوبات مجلس را لازم شمرد.

سیاسی پیامبر و اوصیای معصوم او وجود ندارد، مخالفت کسانی که ولایت تشریعی آنان را فقط به وجوب پیروی از آنان در احکام شرعیه اختصاص داده‌اند و تنها پذیرش احکامی را که از سوی خداوند ابلاغ می‌کنند، واجب شمرده‌اند، غیرقابل اعتنا دانسته و ادعای فقدان دلیل فراتر از آن و وجوب اطاعت از ایشان در امور عادی، مانند خوردن، خوابیدن، راه‌رفتن، ایستادن و نشستن را که نتیجه آن، عدم لزوم امثال اوامر آنان در امور متعارف است، تخطئه می‌کند و آن را با ادله چهارگانه مردود می‌شمارد و آن را پیروی از مخالفان قلمداد می‌کند.

این مساله که پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام دارای ولایت مطلقه فراتر از بیان احکام شرعی و قضاوت هستند، در کلمات فقیه‌نامور، شیخ‌مرتضی انصاری و آخوندملامحمدکاظم خراسانی نیز به چشم می‌خورد. شیخ‌انصاری پس از بررسی ادله و اثبات ولایت مطلقه برای امام معصوم، می‌گوید: «مقصود از این بحث، دفع توهم کسانی است که وجوب اطاعت از امام را مخصوص اوامر شرعی دانسته و وجوب اطاعت از او را در اوامر عرفی یا سلطنت او بر اموال و انفس، فاقد دلیل

شمرده‌اند.»

و معتقدند غیر از ولایت در دو عرصه فتوا و قضاوت، فقیه، تنها در اموری ولایت دارد که اطمینان داریم قانونگذار حکیم، رها کردن و وانهادن آن امور را در جامعه نمی‌پسندند و مایل است که به هر قیمتی انجام گیرد.

در این‌گونه امور که از آن با نام امور حسبیه یاد می‌شود، اگر به‌صورت مشخص برعهده فقیه نهاده نشده باشد، چون فقها در مقایسه با دیگران به مسائل دینی و احکام شرعی آشنا‌ترند، حق تصدی برای آنان در اولویت است. وظیفه فقهاست که در درجه اول، متکفل انجام دادن این‌گونه امور ششوند، اما اگر به هر علتی توفیق انجام دادن آن را پیدا نکردند، کسانی که در رتبه بعدی قرار دارند مومنان عادل موظفند که متکفل شوند و حتی درصورت معذور بودن ایشان، عموم مردم وظیفه دارند به انجام آن برخیزند.

وظایف نواب عام، در امور نوعیه و سیاست امور امت، هم می‌تواند بر نیابت عامه آنان مبتنی باشد و هم بنابر مبنای حسبه، البته با توسع‌هایی که نائینی در مفهوم حسبه قائل است و آن را منحصر به سرپرستی کودکان بی‌سرپرست، امور مربوط به افراد غایب، امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر و امثال آن نمی‌داند بلکه فراتر از آن، تدبیر امور جامعه و ولایت سیاسی را نیز از امور حسبیه می‌داند.

او همچنین تأکید می‌کند:

«... نیابت فقها عصر غیبت را در آن، قدر متیقن و ثابت دانستیم، حتی با عدم ثبوت نیابت.»

این عبارت، گویای این واقعیت است که او درصدد است حتی در فرض عدم ثبوت نیابت عامه فقها نیز وظیفه فقها را در امور سیاسی، بنابر مبنای دیگری که مورد اتفاق علما باشد، تثبیت کند.

این عبارت، نشانگر آن است که نائینی نیز مانند فقهای امامیه، ولایت فقیه را در امور حسبیه مسلم می‌داند، اما آیا فراتر از آن را نفی می‌کند؟ کسانی که مبنای حسبه را برگزیده‌اند، معمولا نیابت عامه را به علت قصور ادله، به‌صراحت نفی کرده‌اند ولی او در اینجا درصدد این معنا نبوده است. وی در مقام نتیجه‌گیری از مقدمات می‌نویسد:

«تصرفات نحوه ثانیه، همان تصرفات ولایتیه است که ولایت در آنها- چنانچه بیان نمودیم- برای اهشلش شرعا ثابت و با عدم اهلیت متصدی هم، ازقبیل مداخله غیرمتمولی شرعی است. در امر موقوفه که به‌وسیله نظارت نظار، از حیف و میل صیات ششود و با صدور اذن عمل نه ولایه الاذن لباس مشرووعیت هم تواند پوشید و از اغتصاب و ظلم به مقام امامت و ولایت هم به‌وسیله اذن مذکور خارج تواند شد.»

این عبارت نیز با هر دو مبنا سازگار است، هم با مبنای نیابت عامه فقیه و هم با مبنای حسبیه خلاصه‌سخن، آنکه گرچه نائینی مساله نیابت فقها را در فصول مختلف کتاب، برمبنای حسبه که مورد اتفاق فقهاست، مطرح کرده است، اما نه‌تنها نمی‌توان او را منکر نیابت عامه فقها در این اثر دانست بلکه از بعضی عبارات او کسه پیش‌تر نقل کردیم، برمی‌آید که او به نیابت عامه فقها در این اثر قائل بوده است، چنان‌که بعضی نویسندگان باصراحت او را قائل به نیابت عامه فقها دانسته‌اند. همچنین نائینی در این اثر، گستره امور حسبیه را به اندازه‌ای توسعه می‌دهد که تدبیر امور جامعه و نظم و نظام بخشیدن به امور اجتماعی و سیاسی نیز در زمره امور حسبیه قرار می‌گیرد. از نظر وی متصدی امور اجتماعی و سیاسی، فقهایند، چه برمبنای نیابت عامه و چه برمبنای تولی امور حسبه. نائینی در کتاب منه‌الطالب، همه روایاتی را که در اثبات نیابت فقها در عصر غیبت، مورد استناد قرار گرفته، مطرح کرده و در دلالت آنها مناقشه می‌کند و تنها روایت مقبوله عمر بن‌حظله را برای این منظور قابل تمسک می‌یابد که هم در پرشش راوی یا قاضی در برابر سلطان قرار داده شده و هم در پاسخ امام، از فقها به‌عنوان حاکم سخن به میان آمده است.

یکی از مسائلی که علامه‌نائینی، از همه فقهای که بر عروه‌الوقتی حاشیه‌ای نوشته‌اند، درباره آن، قوی‌تر اظهارنظر کرده، این فرع فقهی است که آیا حاکم می‌تواند مبلغی را به‌عنوان زکات، قرض کند و به مصرف برساند، ملاحا حاکم برای دفع مفسدها نیاز به بودجه دارد و بودجه‌ای هم برای این منظور در اختیار ندارد. به علت شهواتی که در این مساله وجود دارد و برخی فقها متعرض آنها شده‌اند صاحب عروه برای تجویز آن، به توجیهاتی رو آورده است، ولی نائینی با رد آن توجیهاات می‌گوید:

«ظاهر این است که جواز قرض گرفتن ولی، چیزی را که بر آن ولایت دارد و مصرف کردن آن، روشن‌تر از آن است که نیازمند چنین تکلفاتی باشد.»

برخی فقها جواز آن را بر ثبوت ولایت عامه فقیه متوقف ساخته‌اند و چون به چنین ولایتی قائل نبوده‌اند، در این مساله خدشه کرده‌اند.

نائینی برخلاف نظر سیدیزدی، دستگردانی زکات را توسط فقیه، با شرایطی جایز شمرده و می‌گوید: «دریافت زکات و بازپس دادن آن به مالک مانعی ندارد، مشروط بر اینکه صوری نباشد، اما مصالحه مبلغ زکات، در برابر چیز کم‌ارزش یا خریدن چیزی از مالک، به‌ارزشی بالاتر از بهای واقعی آن و امثال چنین کارهایی جایز نیست.»

با ملاحظه نظریات و دیدگاه‌های نائینی در آثار مختلف دانسته می‌شود که سخنانی از این قبیل که اهمیت کار نائینی، در مقابله با تفکر ولایت استت که مساله تاریخی ماست و از باب ولایت بودن، حکومت سناخته و پرداخسته روحانیان مخالف مشروطه است تا چه اندازه با افکار و اندیشه‌های این فقیه برجسته بیگانه است!

به نظر می‌رسد که ایراد چنین سخنانی در سال‌های اخیر، در پاره‌ای محافل، صرفا سیاسی بوده و هزینه کردن از نائینی، در جهت ابراز مکنونات قلبی گوینده است. همچنین نائینی را منکر ولایت فقیه معرفی کردن نشانه ناآگاهی از فقه و فقاहत و مبانی فکری نائینی است، زیرا هیچ فقهی منکر ولایت فقیه نیست و به قول فقیه نامدار شیعی، شیخ‌محمدحسن نجفی، صاحب دوائرالمعارف بزرگ فقهی، جواهرالکلام، کسی که منکر ولایت فقیه شود، طعم فقه را نجشیده است.